

ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت یازدهم)

بر اساس تحلیل ها و نشرات بی شمار دانشمندان، در رابطه با مفاهیم ملت، ملت گرایی و دولت های ملی، که بقول بعضی ها، در بیست سال اخیر، بار دیگر توجه نسبتاً بیشتر محققان و تاریخدانان را بخود جلب نموده است، تغییرات محسوس در اصطلاحات، و دقیق ساختن مفاهیم نیز، بمشاهده می رسد. چنانچه انتونی سمیت از مناقشات روی ملت گرایی («ناسیونالیزم») و تجدد خواهی («مدرنیزم»)، که بعد از سال ۱۹۶۰ بقول او باز به موضوع بحث مبدل گردیده است، نام می برد. نا گفته نماند که بسی افراد از کلمه «مدرنتی»، ممکن برای مزین ساختن متون و یا بیانات به خاطر اهداف مختلف، که در اختیار عوامفریبان نیز قرار گرفته می تواند، بمثابه «مود» روز کار می گیرند. ممکن چنین عوامفریبان یا هیچ آگاهی از ساختار های اقتصادی اجتماعی و امکان گذار از یک مرحله بمرحله دیگر نداشته باشند و یا اینکه تنها خود و منافع خود را در صدر همه مسائل قرار می دهند.

حل معضلات حیاتی انسان، که در یک مرحله با امکانات دست داشته ممکن نباشد، نیاز به ایجاد محیط و شرایط نو که همان انسان جامعه را، فعال ساخته، به همه اعضای جامعه انسانی امکان فراهم سازد، تا در مطابقت با سطح زنده گی و دسترسی به مهارت کاری و غیره، پیشبرد زنده گی صلح آمیز را در محیط فرهنگی خود، به پیش برده بتواند. قدم های به اصطلاح «مدرن» پیشرفته ترین کشور ها، در کشور های کمترین انکشاف یافته، عواقب فاجعه افزا را برنامہ ریزی می نماید. چنین اقدامات که توده های مردم، ماهیت علمی تخنیکي آنها نفهمند و برای شناخت آن، همان سوئے تعلیمی عامه را فرا نگرفته باشند، انکشافی خواهد بود که به پروسه نابودی، همچو جوامع نیروی محرکه بخشیده می تواند. جهان امروز از جهت «کمونیکیشن» با رشد تخنیک «انترنت» نزدیک شده است. سوال اینجاست، که با چه سرعت از جهت اندیشه و فکر انسانهای جوامع مختلف را به همچو قرابت متناسب آماده ساخته است. جوامع امروزی در جهان از نگاه انکشافی در سطوح نهایت افراط و تفریط قرار دارند. این مهارت و قابلیت نزدیک شدن، در همه برای بهبود کیفیت زنده گی خویش یکسان نیست.

دانشمندان متعدد بقول انتونی سمیت به جای اصطلاح «مدرنیزم» که تا آنزمان منسوب به یک مرحله انکشافی می دانسته اند، اصطلاح کم انکشاف یافته و یا رو به انکشاف («اندر دیولاپمنت»)، بمعنی حلول و یا نفوذ سرمایداری در ماحول مرزی پذیرفته اند، در حالیکه در خود غرب، این مفهوم «مدرنیزیشن» بطور فزاینده در اتحاد با اصطلاح تجدد خواهی («مدرنیزم»)، که به مرحله اجتماعی «بعد از مرحله - صنعتی» قبول کرده اند، بکار برده می شود. سمیت در هر دو حالت همین مفاهیم گذشته را، یعنی دلالت های ضمنی وسیع «مدرنیزیشن» را، از دست رفته می داند، زیرا آنطوریکه سمیت استدلال می نماید، مثال های متکی بر آن، که با انکشاف نوین و فعالیت ها و حصول اعتقاد با استفاده عملی از شغل و پیشه، ارتباط می گیرد، بدون جانشینی مناسب از پا افتاده است. همچنان بدلیل آنچه ما خیلی کم اطمینان داریم، که پروسه شکلی مشمول در تحت مفهوم «مدرنیزیشن»، از دست بدست، مسیری را اختیار نمود، که «یونفرم» عنعنوی را بیک تساوی «یونفرم» تجدد خواهی («مدرنتی») مبدل نمود. سمیت همچنان یاد آور می شود که در سال ۱۹۷۰، شک و تردید به پیمانہ بی قوی نمود کرد، که بسیاری ها را به قطع تمام تلاشها بسوی «مدرنیزیشن» واداشته و سوالات زیادی، بدون جواب ماند. (انتونی سمیت، «تئوری نیشنلیزم»، ۱۹۸۳، مقدمه)

انتونی سمیت، با کمی تفاوت از برخی از دانشمندان دیگر، به مرحله قبل از رشد اجتماعی، مرحله «ملی»، به دوره های طولانی، حیات «اینتی ها» و فرهنگ های مربوط آنها، که در بعضی از کشورها، در جمله عناصر بنیادی تشکیل دول نقش داشته، توجه نموده است، که در جاهای مناسب، بر آن مرور خواهیم داشت، بنابر همین دلیل، شمول مرحله یا جنبش روشانی را، درین عنوان، عاری از اهمیت ندانستیم. در تاریخ کشور ما در مقایسه با بسیاری کشور های دنیا، دیده شده است، که زمامداران، بدون توجه به موقف و ساختار دقیق اجتماعی-اقتصادی اهرم قدرت را برای عده محدود، پایه گذاری نموده اند.

طوری که در مقالات قبلی هم تذکار یافته است، ترکیب اجتماعی، سطوح انکشاف جامعه، که در نتیجه جنگ کاملاً صدمه دیده است، نا همگون میباشد. این بدان معنی نیست، که مسیر انکشاف آن مفهوم و سمت و چهارچوب (کانسپیت) نداشته باشد. بناً برای کسب معلومات بیشتر از مراحل بحرانی گذشته، به دوره های ذیل بر می گردیم: بسلسله تحقیقات از دوره روشانی «اسلانوف» گزارش می دهد که موصوف در ماه اکتوبر ۱۹۴۸ در تاشکند، در اکادمی علوم ازبکستان، بخش «آثار قلمی» فرصت یافته است، تا نوشته، یک مؤرخ هندی قرن ۱۷، بنام عبدالقدیر «باداونی» را از نظر بگذراند، که در آن چنین محلی را یافته است: «بنابراین در مبارزه علیه جمعیت طائفه روشانی روستانی»، زندان ایجاد نمودند.

بالاخره از یک گواهینامه، در باره طبقندی اقوام پشتون، که نزد افضل خان وجود داشته است، یاد آور می شود، می گوید که در «تاریخ مرصع»، نوشته شده است، که در زمان محاصره پشاور تحت رهبری عبدالقدیر، علیه روشانی «سه قوم قرار داشته اند: رهبر پشاور (ارباب)، از قوم افضل خان (ختک)، از آنجائیکه شهباز خان در آنزمان متحد مغل بوده است؛ از قوم اورکزی - ملک تور». «مقاومت قومی (اولس) کتانی، اما مؤلف برخلاف تذکر می دهد که در آنزمان، مقاومت قومی (اولس) کتانی، در اتحاد با سائر اقوام افغانی، علیه مغل می جنگیده اند، آنچه برحسب ادعای محقق براساس منابع دیگر برایش ثابت گردیده است.

بناءً می توان فرض نمود که «جنبش روشانی، یک جنبش دهقانی، ضد فیودالی بوده است». این طرز دید را محصولی از اشارات و اظهارات بی شمار، «مخالفین جنبش - روشانی» و همچنان از تفاهم و موضعگیری مؤلفین مختلف افغانی قرن ۱۶ الی قرن ۱۸، می داند. (همانجا)

به یکی از بغرنجی ها توجه مبذول می داریم. از یک طرف ارزیابی می دارند، که رژیم مغل با این قبایل دشواری داشته است. سیستم سیاسی مغل، سلطنت مطلقه فیودالی، که بمفهوم امروزی اشغالگر گفته می توانیم. قسمتی از قبایل، نه همه، در آنزمان، در تحت نفوذ و یا بهتر بگوئیم در «سیستم ویش» بسر می برده اند. مبارزه این اقوام که نواسانات و تغییر جبهه نیز دیده شده است، بر ضد حاکمیت شاهان مغل بوده است، یعنی هدف آنها را طرد حاکمیت بیگانه تشکیل می داده است. دقیق نیست که، در صورت پیروزی، رهبران ضد پادشاهان مغل، چه نوع سازماندهی را در برابر آینده جامعه خویش می دیده اند. هر گونه سازماندهی را اگر در نظر داشته بوده باشند، بنابر شرایط وقت و اختلافات میان شاخه های مختلف قومی، چنین مفهوم روشانی ها، تمام گروپ «ایتنیک» پشتون را زیر یک چتر نداشته است. طوری که در مقالات دیگر هم تذکر بعمل آمده است، ساختار طبقاتی، بهتر بگوئیم گذار از «جامعه اولیه»، به مراحل پیشرفته تر، در جوامع پشتونی، نه همزمان و نه هم آهنگ بوده است. وقتی در اروپا، دهقانان ساده، علیه اشرافیت فیودالی و سلطنت های مطلقه آنها، قیام نموده اند، نه تنها مناسبات اجتماعی سیاسی، توأم با مناسبات تولیدی و ملکیت را تغییر داده اند، بلکه در نتیجه همین قیام ها، عناصر سرمایه داری و بلاخره، حاکمیت بورژوازی بوجود آمده است. شیوه تولید و وسایل تولیدی جدید بمیان آمده است.

لیکن در مبارزه این اقوام بر ضد فیودالیزم، روشن نیست، که این کدام فیودالیزم بوده است. بعبارت دیگر چه نوع ساختار اجتماعی اقتصادی در همان مرحله در جمعیت خود آنها، مسلط بوده است. آیا در هدف آنها کدام ساختار جدید تر شامل بوده است؟ و یا آنچه در تحت آن طی قرون زندگی داشته اند، سرسختانه محافظت می نموده اند؟ وقتی می پذیریم که در درون برخی از جمعیت های قبیلوی پشتون، در مرحله زراعتی و تربیت حیوانات، آنهم حیوانات به اصطلاح سبک پا، چون بز و گوسفند، تشکل های مالکیت اشتراکی، نزدیک به «کمون اولیه» یا جوامع «ابتدائی» وجود داشته است، و در استفاده از زمین هم، بشیوه «ویش» سخن در میان بوده است، پس باید معنی آنرا داشته بتواند، که مالکیت دائمی خصوصی بر زمین، که شرط اساسی در امر ایجاد و رشد ساختار فیودالی می باشد، در جامعه خود آنها، نمی شناخته اند. آنچه در خصوصیت طبیعی چنین جوامع شناخته شده است، «آزاد زیستن» است. این هم روشن است که همین قبایل، در تاریخ با گذر قشون امپراتورها و جهان گشایان از قلمرو آنها و دفاع از حریم قبایلی آشنا بوده اند.

اما سیستم حقوقی ای که قبایل مختلف برای همزیستی با همدیگر و یا بمنظور برقراری صلح داشته اند، متفاوت از آن بوده است، که سلطنت های فیودالی، معین می نموده اند. بناً همین تعریف مبارزه «ضد فیودالی» در برخی از آنها، در پهلوی احساس آزادی (چون در آنوقت مناسبات اجتماعی و روابط خونی و همبستگی قوی وجود داشته است، بقول «فریدریش انگلس» که از جامعه «مردم مسلح» نام برده است و قبلاً هم در یک قسمت قبلی از آن تذکر بعمل آمده است، نیرو و مهارت جنگی وجود داشته است)، ممکن هدف حفظ طرز زندگی و استقلال قلمرو قومی بوده باشد. ممکن در برخی از آنها بر ضد طرز فکر و مناسباتیکه، اصلاً پادشاهان مغل می خواسته اند بر آنها تحمیل نمایند، سبب چنین حرکات ضد پادشاهان مغل شده باشد. که در عین زمان نقش آخوند درویزه و متحدین محافظه کار فیودالی، قبایل ای که با درویزه، مورد حمایت مغل قرار داشته و سران آن قبایل در دشمنی های درون قبیلوی نیز از قوت مغل

کار می گرفته اند، اقلأ بحیث یک فکتور، تحریک تصادمات شمرده شده بتواند. زیرا خود آنها، طوریکه در فوق نیز تذکر بعمل آمده است، حتی تا مدت های طولانی بعد از آن قیام ها در تحت شرایط سیستم ویش بسر می برده اند. تا آنزمان مالکیت دائمی فرد بر زمین و مسکن وجود نداشته است. در قریب یکصد سال، دوره روشانی ها، فقط معلومات پراکنده به نشر رسیده است. عوامل قانع کننده سقوط، بررسی نشده است. مطمئن نیستیم که همه ما، به اهمیت دستاورد های تاریخی، که در تثبیت هویت و تمرکز فکری نسل های بعدی، حائز اهمیت است، توجه داشته باشیم. همین اکنون و بخصوص در سالهای جنگ، تخریب و نا بودی هر پارچه از آثار موزیم و یا داشته های هنری و علمی، ضیاع معلوماتی برای نسل های آینده محسوب خواهد شد. بار ها، با نوشته های گوناگون روبرو می شویم، که بر بعضی شخصیت ها، چون «ابن سینا» و یا سید جمال الدین افغان، مناقشات، در مورد، منشأ اجتماعی آنها، تحریر می گردد. جهان غرب بعنوان مثال، به اهمیت آثار علمی ابن سینا، در قدم اول، آثار «طبی» وی از همان آغاز پی برده بودند. آنها می دانند که اگر روحانیون متعصب اسلامی، جلو کار های علمی و عملیاتی او را نمی گرفتند، آن نایغه تاریخ حتماً قادر بوده می توانست، تا گنجینه های علمی بیشتری را بمیراث بگذارد. حال برای مسلمانان، ممکن نام او مانده باشد ولی جامعه غربی، علم و دانش او را در پوهنتون ها و مراکز علمی خویش انتقال داده، آنرا توسعه بخشیده است، که نسل های بعدی مسلمانان این مناطق، منابع فعلی غربی را که در هسته مرکزی، همان دانش اصلی ابن سینا جای گرفته است، بیاموزند. زیرا جامعه ما، رهبرانی نداشته است، که چنین گنجینه ها را حفظ می نمودند.

حال فرض کنیم که هدف از جنگ های روشانی، طرد سلطه مغل بوده باشد، آنها چگونه نظم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را می خواسته اند. آیا در همان مرحله، نظم اجتماعی قادر بوده است، تا نیازمندی های حد اقل حیاتی، اعضای قبیله را بر آورده سازد، یا تنها تحت نام مساوات، قلت و فقر و سایر کمبودی ها را می توانسته اند، مساوی تقسیم کنند. مساوی فقیر بودن، هیچ جامعه ایرا مسعود و سرفراز ساخته نمی تواند. سوال است که در برابر وقوع حوادث طبیعی، چگونه عمل می نموده اند؟

موقف آنها در رابطه با پدیده دولت روشن نیست. تقریباً در هیچ دوره، وقت کافی برای اداره خارج از شیوه قومی نداشته اند. آیا می خواسته اند بدون دولت، به طریق سازماندهی قومی، زندگی کنند؟ اگر چنین هدف بوده باشد، پس در برابر رشد نفوس («دیموگرافی») و محدود بودن، مساحت زمین اشتراکی، چه ستراتیژی داشته اند؟ حتی سوال مطرح شده می تواند، که آیا بصورت کل ستراتیژی وجود داشته است؟ در باره وضع اقتصادی جامعه خود، چه اقدامات در پیش داشته اند؟

. مروری بر وقایع سیاسی و اجتماعی کشور، نشان می دهد که، طرز دید غیر دقیق و سطحی، مسئولین امور از وضع عمومی جامعه، خاصاً عدم داشتن تصویر درست از توانمندی اقتصادی در قدم اول، سهم سنگین در اوضاع بحرانی و فاجعه آمیز داشته است.

اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم، می بینیم که در بیانات مسئولین امور، بشمول پادشاه، از افغانستان همواره، بمثابة کشور «زراعتی»، نام می برده اند. اینکه چه نوع زراعتی بوده است، در هیچ جا تحلیل علمی از ترکیب اجتماعی و سطح رشد نیرو های مؤلده وجود نداشته است. کشوری که تا اکنون در نزد مسئولین امور، نفوس شماری معمول، معرفی نیست، نمی توان زیاد انتظار درک درست، از نحوه حاکمیت آنها داشت. بر حسب تصادف، نشریه ایرا از زمان اولین جمهوریت دریافتم، که قشر بالائی و به اصلاح مغز های متفکر و قلم بدست رژیم، برای ارزیابی جنبش روشانی، تدویر نموده بودند، صرفنظر از متون بی محتوای وزرای وقت، حتی آنانیکه مدعی داشتن معلومات تاریخی اند و به نوشته های خود سخت می بالند، و از آن نام و نشان استفاده مادی هم می نمایند، چنان اصطلاحاتی را بکار برده بودند، که فرق بین رژیم سلطنتی «قلمروی» بیش از پنج قرن را، با استعمار اخیر قرن ۱۹ و قرن ۲۰ تفکیک نموده نمی توانسته اند. در حالیکه، هر مرحله اشغالگرانه، از خود خصوصیات جدا گانه داشته اند. مثلاً فتوحات «هپتالی ها»، در هند، بر اساس ارزیابی، که در مقالات قبلی همین نویسنده نیز ذکر شده است، با سائر فتوحات، بخصوص اشغال برتانوی ها، کاملاً متفاوت بوده است. بی ربط نخواهد بود، هرگاه بار دیگر از نظر گذرانده شود: «چنین حدس زده می شود، که آنها ممکن، (یعنی پشتون ها: نویسنده) نتیجه ادغام مردمان متعدد قبلی باشند، که در تاریخ بکثرت دیده شده است. منجمله در قسمت آنها گفته شده است، وقتی «هپتالی ها»، با تمام خصوصیات و مشخصات، که در ساختار آنها، دموکراسی نظامی تعریف گردیده بود، در قرن پنجم عیسوی، به قلمروهای کنونی افغانستان و هندوستان لشکر می کشند، پس از فتح، بر ویرانه های مناطق اشغالی آن، نمی توانند کلتور خاص خود را اساس گذارند، در نتیجه با قبایل پشتون اولی (پروتو- پشتون ها) مدغم میگردند. بدینترتیب، به احیاً و تقویت مشخصات جامعه ایتنیک پشتونی، سهم می گردند. علاوه بصورت عموم، عقیده بر آنست که جامعه پشتونی از نگاه ایتنیک واحد نیست.» (سند دوکتورا).

در حالیکه، اشغالهای دیگر، در مناطق چون آمریکای لاتین و سائر کشور های افریقا و آسیا، بقایای وسیع فرهنگی و علمی - تخنیکی از خود بجا گذاشته است.

در تاریخ ادبیات افغانی (هدف همین مؤلف ازین کلمه، پشتون است - نویسنده) در قرن ۱۶ الی قرن ۱۷، جنبش روشانی را، محقق فوق العاده با اهمیت می داند، « این جنبش بمثابة محرک تمایلات دموکراتیک و ممد تحرک در جهت ادبیات زبان پشتو شناخته شده است.»

به هر صورت از جهت فرهنگی، بدون شک قدمی بوده است به پیش. معلوم نیست که آینده سیستم «ویش» را چگونه مشاهده می نموده اند. درست است که بقول محقق، هم رهبران جنبش روشانی و هم مخالفین آن، مجبور به مراجعه به توده های مردم بوده اند - آنها باید با اقوام افغانی صحبت می نمودند. بنابر همین دلایل است، آنطوریکه «اسلانوف» می گوید « رهبران هر دو اردوگاه، که خود افغان نبوده اند (بایزید اورمور بود، و درویزه - تاجیک)، خیلی ها، آثار آنها به پشتو تحریر یافته اند». صرفنظر از آنکه درین مرحله، طوریکه در فوق هم تذکر رفته است، زبان پشتو یک آهنگ رشد نشان داده است، ولی استفاده از نقش مذهب، در جبهه شاهان مغل، فیودالان و روحانیون قویتر استفاده بعمل می آمده است.

طرز دید و عقیده خود را بایزید انصاری در کتاب « خیرالبیان» («پیغام رحمت» - از ترجمه آلمانی)، بیان نموده است، که بزبان پشتوتألیف یافته، برخی از متون بفارسی، هندی و عربی نیز شامل اند. گفته می شود که این اثر از جانب دشمنان فرقه روشانی، نابود شده، قلمداد گردیده بود. همین مؤلف در تحلیل خود می نویسد که در سال ۱۹۲۷، «گ. مارگن شتاینه»، در یک فرهنگ منشأ کلمات پشتو، نوشته است، که یک نسخه « خیرالبیان» را از سال ۱۶۵۰ در اختیار دارد، و بخشهای منتشره از آن بزبان پشتو (تا جائیکه معلوم است، گفته می شود که نسخه فعلاً در کتابخانه موزیم برتانیه در لندن نگهداشته شده است.)

بخش هائیراکه، «گ. مارگن شتاینه»، از نسخه انتشارنموده است، مطالبی گنجاینده شده است، که مذمت جهانخدائی («پنتائیزم»، فرضیه ای که خدا را مرکب از کلیه نیروها و پدیده های طبیعی میداند - مترجم) تأیید گردیده است، که علیه بایزید بکار برده شده است.

بایزید می نویسد: « خداوند امر می فرماید: مانند ماهی که در آب آبیازی می نماید، همانند آن هم روی انسان است، بهر سمتی که برمیگردد، بسوی من بر میگردد.» ازین اصل، بایزید نتیجه می گیرد، که انسان در زمان نماز، بدون قید و شرط، به سمت مکه نیاز به رو گرداندن ندارد. از اساسات جهانخدائی (یا «پنتائیزم»)، یکی هم نتیجگیری اساسی، عبارت است از تساوی انسان ها در برابر خداوند.

« خیر البیان»، اثر تاریخی نثر مسجع بزبان پشتو بوده، در عین حال شامل غزل و نقل قول ها از زمان آخوند درویزه نیز گزارش یافته است. نثر مسجع بدون شک از جانب مؤلف بخاطر هدف تبلیغاتی مورد استفاده قرار گرفته است: مطبوعات چاپی بنابر اظهار محقق، در آن زمان وجود نداشته است. تعداد آثار قلمی هم محدود بوده است. از جانب دیگر چنین آثار، خلاف دین و بمعنی کفر تلقی گردیده، تحت تعقیب بوده، محو و نابود می گردیده است. بدین علت مدعی اند که به انتقال شفاهی موضوعات مجبور بوده اند. بر حسب محتویات کتاب، اولین کتابی بزبان پشتو، در باره تصوف شناخته شده است، که در عین زمان جنبه های اخلاقی و مذهبی دربر داشته است. بعد ازین کتاب، اشکال مشابه دیگری هم رونما گردیده است.

در صورتیکه نظرات بایزید انصاری تنها، به تصوف محدود بوده باشد، احتمال بیشتریه تحقق نظرات مؤرخین غربی است، که در آغاز از آن، بمثابة جنبش مذهبی و فرقه بی ضد روحانیون متعصب سنی نیز بحیث یکی از امکان یاد نموده بودند. مخالفت او با روحانیون دور و پیش درویزه، که با پادشاهان مغل در پیوند بوده اند، باید سبب قیام فرقه او که در بین بعضی از اقوام متذکره، نفوذ داشته است، گردیده باشد. همچنان اگر بایزید از اصل «ویش سیستم» و یا مالکیت اشتراکی بر زمین، حمایت کرده باشد، که احتمال چنین موضعگیری هم، از بعضی اظهارات تحت نام «ضد فیودالی»، متصور است، کدام اختراع جدیدی نبوده است، که به حساب بایزید انصاری شمرده شود. همچو موضعگیری، یعنی حمایت از سیستم ویش و یا مالکیت اشتراکی بر زمین، یا چنین مناسبات قبلاً در اکثریت اقوام وجود داشته است، که به نسبت تمایلات محافظه کارانه قبایل، در جهت حفظ همچو رسوم و تعاملات قدیمی، باید با یزید ماهرانه از آن کار گرفته باشد و از بین آنها فرقه خود را تشکیل داده است. اینرا هم می خواهم بیاد آورم، طوریکه در یک قسمت گذشته نیز به نشر رسیده است، با یزید در جوانی، بعد از اینکه دوباره به هندوستان بر می گردد، به خرید و فروش اسب مبادرت ورزیده، همچنان با دختر یک خانواده پشتون لودی، که سلسله خاندان موصوف سابقه سلطنت فیودالی در هند داشته، ازدواج نموده است. بحیث غیر پشتون که در خانواده «شیخ» تا سن نو جوانی، تربیت یافته، قرار یکی از منابع، مادر را در سنین نو جوانی و یا احتمالاً در سنین طفولیت از دست می دهد، به اصطلاح معمول در خوی و عادات خود یا در چهارچوب تربیت خانواده گی و محیطی، ارزشهای قبیلوی را، مانند همسنان قبیلوی پشتون، بطور کامل داشته بوده نمی تواند. در پهلوی تمام معدلاتیکه، موصوف با پدرش داشته است، یکی هم محرومیت داشتن مادر در سنین معینه و زنده گی دشوار وی زیر دست خانم دومی پدرش بوده است، که در منابع این هم تذکار یافته است. او در جریان موعظت خود، طوریکه در منابع نشراتی می خوانیم، از اشتراک زنان در نماز جماعت با مردان حمایت نموده است. بعضی ها همچنان استدلال می نمایند، که محرومیت وی در طفولیت از داشتن لطف و محبت مادر، او را به توجه بسوی زنان کشانیده است. در شیوه تدویر محافل روشانی

ها، در حقیقت از عادات «دیره»، بخصوص در شبها و یا روز های برف و باران، به قصه خوانی می پرداخته اند. موزی با قصه خوانی موعظه ها و یا بعد از آن، اشعار خوانی پیروان با یزید، پس از مرگ وی در همچو مراکز تجمع قبایلی جای با ثبات یافته است. جالب است، شنیدم که تا همین اکنون در پشاور، محلی یا بازار بنام «قصه خوانی» وجود دارد. اختراعات چون «رادیو»، «تلویزیون» و حال «انترنت» و غیره، بسیاری از عادات و رسوم و شیوه حفظ مناسبات عنعنوی را، دگرگون ساخته است. قابل تذکر است که وقتی از قبایل پشتون نام برده می شود، باید واقعیت های عینی شرایط زندگی انسانها را در آن مناطق، بخصوص مناطق کوهستانی فراموش ننمائیم. محدود بودن زمین، بمثابة منبع تولید نعم مادی یا نیازمندی های حیاتی و رشد نفوس، با تفاوت از مناطق دیگر، ازین مناطق برخی از مرد ها، قریب در سراسر جهان به جستجوی کار، عمدتاً در کشورهای منطقه، می پردازند. اقلاً اجرای امور کوتاه مدت و موسومی، درخارج از ساحه زیست قبیله، آنها را باسیستم های مختلف اجتماعی اقتصادی آشنا ساخته است. چنین افراد که زمینه تعلیم برای آنها مساعد نبوده است، پابندی بیشتر به زنده گی فرهنگی قومی خویش نشان می دهند. بخش زنان چنین گروپ ها، در عقب دیوار های بلند قبایلی و یا در ماحول محدود قریه و دره، بر طبق همان هدایات آخوند درویزه، مانند شرایط قریب پنجصد سال قبل بسر می برند. البته خانواده های تعلیم یافته گان ازین شرایط زنده گی، رهائی یافته اند.

در کار ادبی، «اسلانوف» دریافته است که، پایزید اکثریت حمایت را از جانب ملا ارزانی، نویسنده دیوان محفوظ، نا منتشر شده (اخیراً در یک محل زیست اقوام افغانی بدست آمده)، داشته است. درین دیوان به شیوه شعر، نظریات پایزید افاده گردیده است. بمثابة شاعر با استعداد طبیعی، ارزانی از جهت ادبی الم بردار فرقه – روشانی شناخته می شود. به نسبت دلایل قابل فهم، این اثر نه در هندوستان و نه در افغانستان، برملا گردیده بود. همانند آن دیوان، شاعر نامدار روشانی، دولت لوحانی، با وجود آنکه در کابل موجود می باشد، باز هم «اسلانوف» دریافته است که، چاپ آن فقط تک تک، بشکل اشعار جداگانه در اکادمی علوم افغانستان در نشریه «کابل»، دیده شده است. همین محقق همچنان در جمله شعرا – روشانی، از شهرت بزرگ نواسه پایزید، میرزا خان انصاری (درقرن ۱۷)، نام می برد. اشعار او با مجموعه های متعدد، بقول مؤلف به نشر سپرده شده است. زبان پایزید، و سبک وی بر همان عصر و متعاقباً بر سائر نویسندگان، حتی بر مخالف نظریات وی، مانند آخوند درویزه، نفوذ قوی داشته است.

مخالفین روشانی:

منابع مختلف، در صدر مبارزه روحانیون متعصب اسلامی، در اتحاد با ملاکین «فیودال» و پادشاه مغل، علیه جنبش روشانی، از آخوند درویزه، نام برده اند. بر اساس گزارش «اسلانوف»، درویزه در سال ۱۵۳۳ در پشاور متولد گردیده است. (همین منبع همچنان می نویسد که شاید در سال ۱۶۳۸ وفات یافته باشد). درویزه را نویسنده کتاب «مخزن الاسلام» («گنجینه اسلام») بزبان پشتو و قسماً هم بفارسی می دانند. این اثر او را، کتابی یافته اند که علیه نظریه پایزید انصاری، بقسم جدال نظریاتی تدوین گردیده است. نشر مکرر این کتاب مربوط موضوع پرسشنامه مذهبی، یا کتاب سوال و جواب دینی شناخته شده است، که در آن خواسته شده است تا نظریات پایزید انصاری را رد نمایند. «مخزن الاسلام»، حتی رقص و آواز خوانی را که در بین افغانها علاقمندی زیاد وجود داشته است، گنهکاری و ممنوع اعلام نموده است. درویزه تأکید نموده است که «زنان باید زیر حجاب نگهداشته شوند، تمام اوامر اسلامی در طریقت سنی آن، باید شدیداً مرعی الاجرا باشد». وقتی چنین موقف قریب پنجصد سال قبل را، با موقف بعضی از حلقات بنیاد گرای افراطی، یعنی اسلامیت های معلوم الحال امروزی مقایسه نمائیم، درین مورد چنین به نظر می آید که گویا تاریخ سرنوشت مردمان این منطقه، درین بخش ساکت بوده است. در تمام محتوای کتاب، درویزه لعنت و نفرین علیه پایزید بزبان آورده، و در آن در رابطه با نظریات وی، بدترین نسبت ها را که راجع به این فرقه ممکن بوده است، روا می دارد. برادر درویزه، ملا اصغر، درین کتات یک اظها ممنوعیت را علیه پایزید، که بمعنی تکفیر و اخراج وی از جامعه روحانی بوده است، بشکل شعرمنتشر ساخته است. در آن منجمله مدعی شده است که گویا حضرت محمد، این فرقه را پیشگونی نموده و بدترین فرقه، تحت تمام گروپ های کفر شمرده است.

محقق در رابطه بایک کتاب مورد نظر می نویسد که در یک بخشی ازین کتاب، توضیحات تاریخی گرایش مآبانه، در باره فرقه روشانی گنجانیده شده است. این کتاب در آغاز قرن ۱۹ توسط شرق شناس انگلیسی، «ج. لایدن» به نشر سپرده شده است. «اسلانوف» صریحاً یاد آور می شود: «از آنجائیکه شرق شناسان ما نیز از این منبع کارمی گیرند، اظهار یک هوشداری لازم دیده می شود». او درین رابطه اظهار می دارد که در «ترجمه لایدن»، فوق العاده گرایش دیده می شود. «او واضحاً مدعی است که اگر «بادقت توجه صورت گیرد، اصلاً ترجمه نیست.» از نظر او «لایدن»، خلاصه با کلمات خود افاده می کند، آنچه درویزه گفته است. در عین حال «تحریف ها نیراکه»

مشاهده نموده است، از دید او بنابراین اهمیت موضوع، می خواهد نزدیکتر مطالعه نماید. او واضح اظهار می دارد: « لایدن می خواهد، بقبولاند که بایزید بعد از بازگشت خود، به «کانیگروم»، به گوشه نشین مبدل شده است، و برای خود یک سلول در یک کوه گوشه افتاده اعمار کرده است. (یک سلول ایکه او در یک ساحه خلوت کوه، اعمار کرده است - ترجمه از متن انگلیسی)

لیکن آنچه درویزه نوشته است، کاملاً مغایر آنست: « او به سازماندهی جلسات مخفی متوسل گردیده، توده های بی خبر را درین جلسات دعوت می نموده است.»

به ادامه علاوه می کند که: « بطور کلی، درویزه همواره و مکرراً تأکید نموده است، که بایزید خود به «مردم ساده» و عوام مراجعه می نماید. (فراموش نکنیم که در همان مرحله هم عصر تاریخی، همچو «مردمان ساده»، یعنی دهقانان فاقد حقوق و صلاحیت، ولی غرق زیر بار مکلفیت ها از جانب اشراف فیودالی در قاره اروپا، انقلاب ها را به پیروزی رسانیده اند.)

تمایل همچنان در معرفی تاریخ افغانها وزندگینامه درویزه (« اوتوبیوگرافی»)، که در یک اثر دیگر وی موجود است - « تذکره الابرار و الاشرار» (فارسی). تحت عنوان «دزدان»، یعنی روشانی ها، درین کتاب یک فصل جداگانه اختصاص داده شده است. علاوه، قدم بقدم در جاهای مختلف، حملات علیه رهبری این فرقه و همچنان، لعنت و نفرین به آدرس آنها، بمشاهده می رسد.

در عین زمان، در همین نوشته، اعترافاتی به نظر می رسد، که برای یک محقق حائز اهمیت بزرگ است. چنانچه درویزه می نویسد، که اوتوانسته است، یک بخشی از قوم یوسفزی را متقاعد سازد، تا علیه روشانی قرار گیرند. (در اخیر قرن ۱۶). به ادامه اضافه می نماید، که اکثریت افغانها، مسکون در دامنه سفید کوه (سپین غر)، به این جنبش پیوسته اند، و اینکه افغانها دیگر هیچ نماز نمی خوانند، نمی خواهند روزه بگیرند، از پرداخت مالیات (ذکات) امتناع می ورزند، در برابر علما موقوف و عقیده خصمانه دارند، به حریق قران و حدیث دست می برند. (۴۶-۴۷، مارتیروس اسلانوف، « جنبش مردمی روشانی و نمایش آن در ادبیات افغانی»، بزبان آلمانی، نشریه آکادمی علوم، مسکو ۱۹۸۱)

درویزه کاملاً در تلاش بوده است، تا از جواب سوالاتی کنار رود، که تا چه اندازه، تفهیم و تفسیر خودش خطرناک بوده می توانست، منجمله مسئله زمین. لیکن زمانیکه از یک واقعه ضمنی افسانوی افغانی حکایت می نماید، مجبور بود باز هم این مطلب را بنویسد:

« کهن سالان حکایت می کنند، که در بین افغانها، رواج ضد شرعی عادت گردیده است: بعد از رسیدن به سن بلوغ و پختگی، پسران دارائی و ملکیت پدر و مادر را بین خود تقسیم می کنند. فقط قسمت کوچکی را برای اعاشه و اباتة آنها و تدفین بعدی می گذارند. (خدا ما را از همچو بد روزی نجات دهد!)

در شریعت محمدی (با صلح آرام باشد)، بر خلاف امر است: وقتی پسر بزرگ می شود، باید خود را از طریق کدام مشغولیت تغذیه نماید، نه آنکه از پدر و مادر غذا طلب نماید، وقتی کوریا شل و معلول نباشد. حتی در حالاتی اگر پسر، تشبثی را بر ملکیت و به حساب پدر چه تجارتی و چه زراعتی باشد، به پیش ببرد، حق ندارد، به نسبت اینکه، ملکیت مربوط پدر است. پسر فقط حق آنچه را داشته می تواند، که بقسم مزد و یا معاش مستحق باشد. وقتی پدر کدام تصمیم دیگر نگرفته باشد. بهر صورت پسر مستحق به دارائی پدر شناخته نمی شود، بجز آنچه پدر برضایت خود برایش از روی محبت می بخشد. در آنصورت هیچکس نمی تواند علیه آن اقدام نماید» (اسلانوف، صفحه ۴۷)

چون روشانی ها «کافر مطلق اند»، درویزه به فرمانروایان اسلام اجازه می دهد، که به کشتن آنها متوصل شوند، زنان آنها را بطور کنیز بگیرند و بر بنای دلایل قانونی ملکیت های آنها را غصب نمایند. در یکی از منابع دیگر همچنان می خوانیم، که دشمنی عمیق درویزه با بایزید انصاری، از همان آغاز معلوم بوده است، چنانچه وقتی پیروان بایزید انصاری، بوی لقب « پیر روشان» نسبت داده بودند، آخوند درویزه او را « پیر تاریک» یاد می نموده است.

پیشروان روحانی و تربیت دهنده گان نویسندگان دینوی - ملاکان و فیودالان، که پشتو می نوشته اند، بر طبق اظهار درویزه، برادران و پسران آن بوده، آنچه مربوط ادب و استعداد است، نسبت به بایزید و هواداران او خیلی عقب مانده بوده اند. (همانجا)

ختم

قسمت یازدهم

ادامه دارد....

۱۳،۰۵،۲۰۱۱